

ترجمه از زبان سوم

مرتضا درویشیان حقیقی

پس از مدت‌ها فرصت مطالعه‌ای از سر فراغت دست داده بود: ترجمه انگلیسیِ رمانی سوئدی با نام *A Man Called Ove* که قرار بود به‌قول انگلیسی‌ها *fast-read* باشد، مخصوصاً که فردریک بکمن نویسنده کتاب از میانه‌های ماجرا پای یک خانواده ایرانی را هم به داستان باز کرده بود و، اغلب، خارجی حرف‌زدن خارجی‌ها آسان‌فهم‌تر است. به‌واقع چنین نیز بود. ولی آسان‌فهم بودن یک چیز است و آسان به لباس ترجمه درآمدن چیزی دیگر؛ کافی بود خود را اندکی جای مترجم فارسی گذاشت و با عینک ترجمه کتاب را خواند و دید که ترجمه بعضی از همان جملات ساده شخصیت‌های در اصل فارسی‌زبان، واقعاً به این سادگی‌ها فارسی نمی‌شود. نمونه‌اش جمله زیر:

“By the way, my name’s Jimmy,” he says to Parvaneh and smiles.

“I’m Parvaneh,” says Parvaneh.

“Nice name,” says Jimmy.

“Thanks! It means ‘butterfly.’” Parvaneh smiles.

“Nice!” says Jimmy.

با یک جست‌وجوی اینترنتی سردستی می‌شد دریافت که به لطف نقدهای موافق و فروش بالایی که نسخه سوئدی و ترجمه انگلیسی کتاب داشته، طبق معمول ناشران و مترجمان مختلفی در ایران سراغ کتاب رفته‌اند و این‌طوری بهتر می‌شود فهمید که مترجمان مختلف این مشکل را چگونه حل کرده‌اند. دلیل اهمیت این مسئله برای من این بود که چندی پیش حین ترجمه متنی از یک ژانر متفاوت با مشکل مشابهی روبه‌رو شده بودم. و آن ترجمه این جمله بود:

In order to even notice that this sentence from German a foreignizing translation is have you to know that in German subordinate clauses at the end their verbs put.

Is That a Fish in Your Ear?, David Bellos, Penguin Books, P.32

عبارت بالا از کتابِ ماهی مترجم، نویسنده دیوید بلوس برگرفته شده است. بلوس در اینجا عمداً جمله‌اش را مطابق با نحو آلمانی نوشته که در انگلیسی طبعاً غیرعادی و غلط است. (در نحو آلمانی، فعل، برخلاف انگلیسی، در انتهای جمله می‌آید.)

ترجمه همیشه از زبان اول به زبان دوم صورت نمی‌گیرد. بلکه در مواردی خود زبان اول حاوی زبان دیگری است که دیوید بلوس آن را زبان سوم می‌نامد. این زبان گاه با الفبای زبان سوم نوشته می‌شود و آشکارا خارجی است، مثل جنگ و صلح اثر تولستوی. گاهی هم در لفافِ زبان اول پیچیده می‌شود و لذا تشخیصش دشوارتر است و تکلیفِ مترجم نامعلوم‌تر، مثل "[Parvaneh] means 'butterfly'" در نمونه اول و چیدمان واژه‌ها مطابق با نحو آلمانی در متنی انگلیسی در مورد دوم.

در میان نمونه‌های کلاسیک، شاید معروف‌ترین نمونه همان جنگ و صلح باشد، کتابی به زبان روسی که حجم قابل توجهی از آن به زبان فرانسوی (زبان اشراف روس در سده نوزده) نوشته شده است. احتمالاً منطقی‌ترین چاره‌ای که در ترجمه چنین آثاری به ذهن می‌رسد، حفظ زبان سوم در متن و ترجمه آن در پانویس باشد، چنان‌که در ترجمه مشترک پیویر و ولوخونسکی به انگلیسی و در ترجمه کاظم انصاری (انتشارات امیرکبیر: ۱۳۳۹) به فارسی شاهد آن هستیم (نمونه این ترجمه در صفحه بعد آمده است)؛ کما اینکه خود تولستوی هم در نسخه اصلی دوباره آن جملات فرانسوی را در پانویس به روسی ترجمه کرده است. البته در ترجمه جدیدتر جنگ و صلح (انتشارات نیلوفر)، سروش حبیبی در «یادداشت مترجم»، دلیل راهکار متفاوت خود را چنین توضیح داده است:

[...] چنان‌که در مقدمه کتاب آمده است قسمت‌هایی از داستان در متن اصلی به زبان‌های غیر روسی چاپ شده و ترجمه این قسمت‌ها به صورت حاشیه به هر صفحه افزوده شده است. رعایت این کار به نظر من عبث آمد زیرا همه خوانندگان الزاماً به زبان فرانسوی یا آلمانی آشنایی ندارند و ناگزیر می‌بایست هر بار که به این قسمت‌ها برخوردند رشته خواندن را رها کنند و بعد از رجوع به زیرنویس، رهاشده را از سر گیرند، خاصه آنکه بسیار پیش می‌آید که متکلم نه تمام عبارت بلکه فقط قسمتی از آن یا حتی قسمتی از اصطلاحی را به زبان فرانسه ادا کرده است و رعایت این شیوه با مشکلات فنی روبه‌رو می‌شد و به هر حال کار خواندن را بی‌سبب دشوار می‌کرد. اما برای محترم داشتن نظر نویسنده قسمت‌هایی که در نسخه اصلی به زبان غیرروسی آمده در اینجا با حروف ایرانیک (حروف مایل) چاپ شده است تا خارجی بودن آنها مشخص باشد.

جنگ و صلح، ترجمه سروش حبیبی، چاپ اول، صص ۷-۸



در ژوئیه سال ۱۸۰۵ «آناپاولونا شرد»، یکی از بانوان مشهور دربار وندیه امپراطریس «ماریا فیودورنا»، هنگام استقبال از شاهزاده «واسیلی» که رتبه عالی و مقام اداری مهی داشت و پیش از دیگران بشب نشینی آمده بود، میگفت :

- Eh bien , mon prince , Gênes et Lucques ne sont plus que des apanages de la famille Buonaparte . Non , je vous prévient, que si vous ne me dites pas, que nous avons la guerre, si vous vous permettez encore de pallier toutes les infamies , toutes les atrocités de cet Antichrist (ma parole, j'y crois) - Je ne vous connais plus, vous n'êtes plus mon ami , vous n'êtes plus من ، غلام با وفای من ، comme vous dites : Je vois خوب اسلام اسلام - (۱) que je vous fais peur بنشینید و با من حرف بزنید .

آناپاولونا چند روزی بود سرفه میکرد و چنانکه میگفت گریب داشت (دو آنوقع گریب لغت جدیدی بود که فقط از طرف عده قلیلی استعمال میشد) . در دعوتنامه مختصری که صبح آفرود بوسیله خدمتکار سرخ جامه خود توزیع کرد برای همه بدون تفاوت چنین نوشته بود :

«Si vous n'avez rien de mieux à faire, M. le comte (یا mon prince)

et si la perspective de passer la soirée . chez une pauvre malade ne vous effraye pas trop, je serai charmé de vous voir chez moi entre 7 et 10 heures . Anette scherer > (۲)

شاهزاده که بهیچوجه از این برخورد و بدبرائی مشوش نشده بود جواب داد :

(۱) خوب ، شاهزاده اژن و لوك دیگر بصورت املاك شخصی خانواده بناپارت در آمده است . له ! شما اخطار میکنم که اگر من نگویید که ما در حال جنگ هستیم و اگر باز بخود اجازه دهید که از رسواییها و ستمگریهای این دشمن مسیح (به شرافتم سوگند که دشمن مسیح است) دفاع نمائید از این پس دیگر اسم شما را نخواهم برد ، دیگر شما را دوست خود نخواهم دانست و بقول خودتان دیگر غلام باوفای من نخواهید بود . خوب ، سلام ! حال شما چطور است ؟ می بینم که شما را ترسانده ام بنشینید و با من حرف بزنید !

(۲) دکت (شاهزاده) امر نوشته بهتری را در پیش لدارید و امر منظره شب نشینی در خانه بیمار بیچاره ای شما را فوق العاده بیمناک و ناراحت نیکند مرا از دیدار خود بین ساعت ۷ تا ۱۰ امشب خوشنود سازید .

۱۳۳۰ شمر

البته در ترجمه آثاری که در آنها زبان سوم منحصر به عبارت های کوتاه است، راهکار دیگری نیز می توان برگزید، چنان که مثلاً در ترجمه های احمد شاملو می بینیم. شاملو در مرگ کسب و کار من است عبارت های زبان سوم را به فارسی حرف نویسی و در پانویس به فارسی ترجمه کرده است:

- آخ! اگر زن نداشتم و یک مدشن* ناخوش احوال رو دستم نبود...!
[در پانویس] Mädchen: دختر، دختر بچه. (ص ۱۹۴)

یا در نمونه‌ای دیگر:

[...] حالا داشت می‌رفت روسیه که به هنگ‌اش ملحق شود. ازش پرسیدم راضی هستی؟
با خنده بم گفت: «یا، زر»!
[در پانویس] Ja, Sehr! بله، خیلی! (همان، ص ۳۱۷)

در خزه، اثر هربر لو پوریه، شاملو ترجمه‌ها را در خود متن و در کروش آورده است، نه در پانویس:

دوتا نیمچه صاحبمنصب‌ها به‌نوبت آنها را واریسی کردند. استوار چانه‌تورفته خیلی میچل
به‌نظر می‌آمد. گفتند:
- این اوردونگ [Inordnung] نقص ندارد! و فکر کردند لیاقتش را دارم که یک سلام نظامی
هم به نافم ببندند. (ص ۱۲)

البته شاملو هم در عبارت‌های طولانی‌تر از خیر حرف‌نویسی گذشته و به همان طریق کاظم
انصاری در جنگ و صلح متوسل شده است:

خوشبختی من در این بود که آلمانی‌ها زبان آنها را نمی‌فهمیدند و از صحبت‌های آنها چیزی
حالی‌شان نمی‌شد. استوار پوزه‌دراز گفت:

Nix! Nix Schneller Papiere Vorbereiten!

[یا الله، یا الله! زودتر اوراق‌تان را نشان بدهید.] (همان، ص ۱۱)

پرسش اینجاست که اگر اشراف روس برتری اجتماعی خود را از عوام با زبان فارسی و نه
فرانسوی به رُخ می‌کشیدند یا اگر آن افسران آلمانی، ایرانی بودند، کاظم انصاری و احمد
شاملو چه چاره‌ای می‌اندیشیدند؟ آیا به طریقِ سروش حبیبی با ایرانیک آوردن آن عبارت‌ها،
خارجی بودنشان را منتقل می‌کردند، یا گزیر (و شاید هم گریز) دیگری می‌توان یافت؟
خواننده فرانسوی‌زبان چطور باید تشخیص دهد که آنچه در جنگ و صلح می‌خواند جملات
روسی مردم کوچه و بازار است که مترجم به فرانسوی ترجمه کرده یا جملات اشراف درباری
که به فرانسوی حرف می‌زدند تا از همان مردم متمایز شوند و اصلاً جملات فرانسوی خود
تولستوی است؟ وقتی زبان سوم با زبان دوم یکسان شود، واقعاً راه‌کار واحدی نمی‌توان یافت
که همواره به ترجمه تمام آثار قابل‌تعمیم باشد. چاره‌ای هم که من سرانجام در ترجمه آن

جمله دیوید بلوس در ماهی مترجم به کار بستم، تمسک جستن به پانویس بود:

حتی برای اینکه متوجه شویم یک جمله، ترجمه بیگانه‌سازی شده‌ای از زبان آلمانی است، باید از این مطلب اطلاع داشته باشیم که فعل جمله‌واره‌های وابسته در آلمانی در آخر جمله می‌آید. در غیر این صورت جمله‌ای خنده‌دار، مسخره، بی‌معنی یا چیزی شبیه به این خواهیم داشت؛ نه جمله‌ای «آلمانی» * (ص ۵۳)

[و سپس در پانویس:] * این جمله در متن اصلی کتاب با جمله‌بندی نامعمولی نوشته شده است. مؤلف عامدانه فعل جمله را به آخر برده و در چیدمان سایر واژه‌ها نیز طوری دست برده است که خود این جمله مثالی باشد برای مطلبی که مطرح می‌کند. در ترجمه فارسی چون به‌طور معمول فعل جملات فارسی مانند آلمانی در آخر جمله‌واره می‌آید، حفظ و انتقال منظور اصلی مؤلف از نگارش این جمله مقدور نبود. [...]

و اما در مورد ترجمه‌های مختلف «پروانه یعنی پروانه!». نخست ترجمه حسین تهرانی:

به پروانه می‌گوید: «در ضمن اسمم جیمیه.» و لبخند می‌زند.

پروانه می‌گوید: «من هم پروانه هستم.»

جیمی می‌گوید: «چه اسم قشنگی!»

پروانه با خوشحالی می‌گوید: «مرسی، معنای لغویش fjäiril ژه.»

جیمی می‌گوید: «چه زیبا.» (ص ۱۷۳)

مترجم بعدی خانم فرناز تیمور ازف راهکار متفاوتی اتخاذ کرده است:

با لبخند به پروانه می‌گوید: «راستی، اسمم جیمی است.»

«من هم پروانه هستم.»

جیمی می‌گوید: «چه اسم قشنگی.»

چشم‌های پروانه برق می‌زند: «تشکر! اسم همون حشره رنگارنگیه که روی گل‌ها می‌پره.»

جیمی می‌گوید: «چه قشنگ!» (صص ۱۸۳-۱۸۴)

مترجم بعدی آقای محمد عباس آبادی کلاً عطای این جمله را به لقایش بخشیده است:

به پروانه می‌گوید: «راستی اسمم جیمیه.» و لبخند می‌زند.

پروانه می‌گوید: «من پروانه‌م.»

جیمی می‌گوید: «اسم قشنگیه.»

پروانه با لبخندی می‌گوید: «ممنون.» (ص ۱۸۴)

خانم الناز فرحناکیان هم راهکار خانم تیمور ازف را به کار برده است:

در همین حین، رو می‌کند به پروانه و با لبخند می‌گوید: «راستی، من جیمی هستم.»
پروانه می‌گوید: «من پروانه‌ام.»
جیمی می‌گوید: «چه اسم قشنگی.»
پروانه لبخند می‌زند. «ممنون! اسم حشره‌ایه که بال‌های بزرگ و رنگارنگ داره.»
جیمی می‌گوید: «چه قشنگ!» (۱۸۳)

سخن خود را با نقل نظر دیوید بلاس در مورد این مسئله به پایان می‌برم:

معمولاً چنین تصور می‌شود که ترجمه فرآیندی است که فقط با زبان اول (مبدأ) و زبان دوم (مقصد) سروکار دارد، ولی چنان‌که دیدیم، زبان‌های اول عموماً حاوی مقدار کمی زبان سوم هم هستند، زبانی که هیچ‌کدام از آن دو قُل سنتی ترجمه نیست. وقتی زبان سوم و زبان دوم یکی باشد (چنان‌که در ترجمه فرانسوی جنگ و صلح بود)، به‌ناچار از آن صرف‌نظر می‌شود، ولی وقتی چنین نباشد [...] اصلاً معلوم نیست که تکلیف چیست. با اینکه چنین مشکلاتی خیلی بغرنج به‌نظر می‌رسند، ولی در بطن شیوه مرسوم کاربرد زبان قرار دارند و از این‌رو نباید بی‌ارتباط به مبحث ترجمه تلقی شوند. هرچقدر هم که احتمالاً متقاعد شده باشیم زبان‌های مختلف را مفاهیم مختلفی تلقی کنیم تا در کاربردشان دچار سردرگمی نشویم، ولی در عمل هیچ‌وقت از سردرگم کردن خود در زبان‌ها دست بر نداشته‌ایم. مرز بین، مثلاً، انگلیسی و فرانسوی، ناپیدتر و مه‌آلودتر از آن است که گرامرها و دیکشنری‌ها می‌خواهند باور کنیم. شاید «سایونارا آمیگو!» روشی مرسوم برای خداحافظی در زبان انگلیسی نباشد، ولی کمتر انگلیسی‌زبانی است که با درک آن مشکل داشته باشد. (ص ۱۷۹)

منابع:

- جنگ و صلح، لئون تولستوی، ترجمه کاظم انصاری، ۱۳۳۹، انتشارات امیرکبیر
جنگ و صلح، لئون تولستوی، ترجمه سروش حبیبی، ۱۳۷۷، چاپ اول، انتشارات نیلوفر
خزه، هربر لوپوریه، ترجمه احمد شاملو، ۱۴۰۰، انتشارات نگاه
ماهی مترجم، دیوید بلوس، ترجمه مرتضا درویشیان حقیقی، ۱۴۰۱، انتشارات جهاد دانشگاهی
مرگ کسب و کار من است، روبر مرل، ترجمه احمد شاملو، ۱۳۹۹، انتشارات نگاه، چاپ چهاردهم
مردی به نام او، فردریک بکمن، ترجمه فرناز تیمور ازف، ۱۳۹۷، نشر نون
مردی به نام او، فردریک بکمن، ترجمه محمد عباس‌آبادی، ۱۳۹۸، کتابسرای تندیس
مردی به نام او، فردریک بکمن، ترجمه الناز فرحناکیان، ۱۳۹۹، نشر نون
مردی به نام او، فردریک بکمن، ترجمه حسین تهرانی، ۱۴۰۰، نشر چشمه